

چه نیازی به نبی

اصغر طاهرزاده

فهرست

۵	زندگی را چگونه شروع کنیم؟
۱۱	گرفتار گذشته، نگران آینده
۱۴	ریشه اضطراب‌ها و ریشه آرامش‌ها
۱۸	نقش و تأثیر تلقین
۲۲	هدف گمشده
۲۴	آثار انتقام خدا
۲۵	بالا‌ترین ارزش و مهم‌ترین شخص
۲۹	ابتدا و انتهای شریعت

بسم الله الرحمن الرحيم

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» «وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۱

یعنی؛ حقیقتاً خداوند بر مؤمنین مَنّت گذارد که رسولی از جنس خودشان برایشان مبعوث کرد تا آیات الهی را برای آنها بخواند و آنها را از هر گونه آلودگی پاک گرداند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزاند، در حالی که قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.

توگد حضرت محمد ﷺ مقصد خلقت، انسان کامل، مقام جذب قرآن، عقل کل، مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» را به همه عاشقان نبوت و طالبان هدایت تبریک عرض می‌کنم و ولادت فرزند بزرگوارشان امام حسن علیه السلام را نیز به شیعیان که فهمیدند ولایت ادامه نبوت است، تبریک عرض می‌نمایم. راستی؛ آیا برای ما معلوم است که چه وظیفه‌ای در این دنیا داریم؟ آیا ملاک و معیاری وجود دارد برای این که روشن شود، این وظیفه را درست

انجام می‌دهیم یا نه؟ شما خودتان می‌دانید، گاهی کل زندگی را گم می‌کنیم. گفت:

ما در این انبان گندم می‌کنیم گندم جمع آمده گم می‌کنیم
 می‌بیندیشیم آخر ما به هوش این خلل در گندم است از مکر موش
 ما گاهی یادمان می‌رود که به مرور داریم، همه عمرمان را از دست می‌دهیم. چه کنیم که سرمایه‌گرانیهای عمر را از دست ندهیم؟ چه کنیم که در ابدیتمان پوچ نباشیم؟ آیا شما قبول دارید که نمی‌میرید، و در واقع می‌بینید که می‌میرید؟ آیا متوجه هستید که حقیقت شما نه مرد بودن شماست، و نه زن بودن شما؟ و آیا دقت کرده‌اید که حقیقت شما بدن شما نمی‌باشد؟ بلکه بعضی از بدن‌ها زن هستند، و بعضی دیگر مرد می‌باشند، ولی همه انسانند. انسان یک حقیقت است. شما در دنیا بدن دنیایی دارید و در برزخ بدن برزخی و در قیامت بدن قیامتی دارید. همان‌طور که به‌عنوان مثال در خواب می‌بینید میوه می‌خورید، ولی بدنتان در رختخواب آر می‌ده است، در خواب می‌بینید که با دست خودتان میوه را برمی‌دارید و می‌خورید، هر چند بدن گوشتی شما در رختخواب است. شما همیشه هستید، حتی اگر بدنتان بپوسد و از بین برود، شما خودتان همیشه هستید. حال چه کنید که در این همیشه‌بودنتان اذیت نشوید؟ گفت:

نیم عمرت در پریشانی گذشت نیم دیگر در پشیمانی گذشت
 چرا بعضی افراد نیمی از عمرشان در پریشانی می‌گذرد و نصف دیگر عمرشان هم در پشیمانی می‌گذرد؟ نصف عمر در پریشانی می‌باشد که چه کنیم؟ چه کاری انجام ندهیم؟ چگونه مال دنیا را جمع نماییم؟ چگونه

خرج کنیم؟ با چه کسی رفیق شویم؟ کجا برویم؟ و هزار چه کنیم، چه کنم. همین طور مضطربیم. در مدت ۲۵، ۳۰، ۴۵ سال یک سلسله کارهایی را انجام می‌دهیم، بعد از آن می‌نشینیم حساب می‌کنیم، می‌بینیم عجب غلطی کردیم! و این جاست که شروع می‌کنیم به اظهار پشیمانی، مثلاً می‌گوییم: اگر این کار را نمی‌کردیم، بهتر بود و اگر آن کار را می‌کردیم، خوب بود. چندین سال با تمام انرژی تلاش می‌کنیم و بعد که نتایج آن را ارزیابی می‌کنیم، پشیمان می‌شویم.

زندگی را چگونه شروع کنیم؟

شما به آخر عمر آدم‌های عادی نگاه کنید می‌بینید دائم می‌گویند اگر فلان کار را انجام داده بودیم بهتر بود!! و به همین ترتیب نصف دوم عمر پشیمانند، و بعد از مرگ نیز ادامه نصفه دوم عمر، یعنی پشیمانی را با خود می‌برند. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: اکثر مردم در روز قیامت در حسرت می‌باشند. حال وضع امروز دنیا را نیز بررسی کنید، اروپا، شاه، رضاخان، همه را، بررسی کنید، همه در آخر عمرشان پشیمان بودند و هستند. راستی؛ چرا این طور است؟! رمز این موضوع کجاست؟! آیا به این علت نیست که نمی‌دانیم نیمه اول عمر را چه باید بکنیم؟!

شما به خودی خود هر کاری را انجام دهید، نمی‌دانید آیا صحیح است یا نه. ممکن است کاری از نظر عقل ما صحیح باشد، ولی عقل ما آینده را نمی‌فهمد، آینده پیش خداست، آینده دنیا مربوط به خدایی است که دنیا را خلق کرده است، پس آینده پیش خداست و خدا که این دنیا را خلق

کرده، آینده این دنیا را هم خلق کرده است، حال اگر شما با عقل خودتان زندگی کنید، عقل شما در زمان آینده حاضر نیست و اطلاعی از آینده ندارد، نمی‌داند ۲۰ سال دیگر شما چه می‌شوید و دنیا چه می‌شود.

ما هر جا به عنوان آدم‌های معمولی پا بگذاریم، برای آینده مشکل داریم و نمی‌دانیم خودمان و دنیا در آینده چه می‌شویم. آیا خداوند دنیا را به همین صورت آشوب‌زده خلق کرده؟ یعنی باید همیشه همین‌طور باشد، یا مشکلی در کار است که جهان آشوب‌زده است؟ و اهل جهان در این جهان آشوب‌زده که خودشان به وجود آورده‌اند، در آخر پشیمانند. آیا پیامبر خدا ﷺ در زمانی که رحلت فرمودند، از زندگی خویش پشیمان بودند یا خیر؟ آخرین جمله حضرت اباعبدالله علیه السلام در ظهر عاشورا چه بود؟ می‌بینیم که فرمود: الهی راضیم به رضای تو. چرا امام حسین علیه السلام در آن شرایط، زندگی را برای خود باخته نمی‌بیند؟! و چرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: من به سوی دوستم می‌روم؟! و چرا امام عزیزمان - بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی ایران - فرمود: با قلبی آرام و ضمیری مطمئن از خدمتتان مرخص می‌شوم؟! و چرا ما همیشه مضطربیم؟ چرا نیم‌عمرمان در پریشانی و نیم‌دیگر در پشیمانی می‌باشد؟

چرا امام خمینی «رحمة الله علیه» در بالای منبر روز ۱۴ خرداد می‌فرماید: تا بیرون از زندان هستم، حرفم را می‌زنم؟! و چرا وقتی امام «رحمة الله علیه» به زندان می‌روند آرام می‌باشند؟! چرا وقتی امام «رحمة الله علیه» از پاریس می‌آیند و آن خبرنگار از امام می‌پرسد: در چه حالی هستید؟ می‌فرماید: در هیچ حال! و اگر به زندان هم می‌رفت، این سؤال را از او می‌پرسیدند، همین پاسخ را

می دادند. چرا وقتی بعد از جریان کاپیتولاسیون (سال ۱۳۴۳) مأموران شاه برای تبعید کردن امام «رحمة الله علیه» به ترکیه در نیمه شب به خانه امام ریختند و او را بردند - آن طور که خودشان برای آقا مصطفی - گفته بودند: آنهایی که مرا می بردند، همین طور از ترس می لرزیدند و من به آنها دلداری می دادم. وقتی امام را در هواپیما سوار نمودند و هواپیما به سوی ترکیه حرکت کرد، خدمه هواپیما به امام پیشنهاد می کنند اگر مایل باشند اطلاعاتی از کیفیت کار هواپیما در اختیار امام بگذارند، امام بلند می شوند، خیلی راحت و شاد - گویا اصلاً تبعیدی در کار نیست - سؤالات خود را از خلبان می پرسند درست مثل این که آقا آمده اند دوره خلبانی ببینند. چرا امام «رحمة الله علیه» این طورند؟
 رمزش کجاست؟

خداوند سه چیز برای ما آفریده است: «دین»، «فطرت» و «جهان هستی». در این دنیا اگر خواستی جانت آرام بگیرد، باید شریعت را عمل کنی چون شریعت موجب هماهنگی انسان با جان خود یعنی فطرت و موجب هماهنگی با جهان هستی است. اگر انسان بر اساس شریعت زندگی نکند نیم عمرش در پریشانی و نیم دیگر در پشیمانی می رود. شما از کجا می دانید این جا که الآن نشسته اید، حق است؟ شاید الآن در بازار استکان و نعلبکی را با نصف قیمت می دهند؟ از کجا می دانید که موقع مغرب باید نماز خواند؟ از کجا می دانید که باید راست بگویید؟ چرا باید ازدواج کنید؟ چرا زنا نمی کنید؟ ما عقلمان نمی رسد چه فرقی بین ظاهر زنا با ازدواج است؟! فرق ظاهرش این است که این صیغه دارد و آن ندارد، ولی عمق آن را عقل ما نمی فهمد. آیا یک عقل کل یعنی خالق عالم، یک

قانون کل - برای این که در این دنیا و در آن دنیا صحیح عمل کنیم - برای ما آورده است یا خیر؟ اگر این برنامه را عمل کنیم چه می شود؟ و اگر عمل نکنیم چه می شود؟

چند روز پیش از خیابانی عبور می کردم، یک خانمی را دیدم که با اضطراب می خواست دخترش را از این طرف خیابان به آن طرف ببرد. هم خانم و هم دختر دارای حجاب خوبی نبودند. در حقیقت هر مادری خوشبختی فرزند خود را می خواهد و این مادر هم خوشبختی فرزندش را می خواست نه بدبختی اش را. فرزندش را به آن طرف خیابان می برد که سوار اتوبوس شود و مثلاً به کلاس زبان انگلیسی برود و فردا در کنکور قبول شود و مدرک بگیرد تا وقتی که شوهر کرد، شوهرش به او زور نگوید و در بین آدم شوهرهایش بزرگ باشد، خوار نباشد و بتواند در جامعه آبرویی داشته باشد. به نظر شما او با عقل خودش این برنامه ریزی ها را می کند یا با عقل دین؟ البته ظاهرش نشان می داد که با عقل خودش زندگی می کند، و پیش خود می گوید: اگر کمی موهام را از روسری ام بیرون بگذارم، مهمترم. و اگر چادر را کنار بگذارم و متجدد شوم، آبرومندترم؛ ولی برعکس؛ عقل دین می گوید: ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنین بگو بر خود پوشش قرار دهند، ولی عقل عادی ما و نه عقل دینی ما، به اصطلاح عقل جزئی می گوید: پولدار باش، دروغ بگو، دغل کاری کن تا مهم شوی. عقل دین می گوید: اگر دروغ بگویی، ذلیل می شوی، عقل متوجه به دنیای ما می گوید: اگر دروغ بگویی، بازاریت گرم می شود. گفت:

عقلِ جزیی، عقل را بدنام کرد کام دنیا، مرد را ناکام کرد
 تمام آن‌هایی که به قصد خوب شدنِ زندگی‌شان به دروغ گفتن متوسّل
 می‌شوند، مطمئن باشند اگر وضعشان خوب شود، بی‌آبرو می‌شوند، یعنی
 دروغ گفتند که با خوب شدن وضعشان، آبرومند شوند، ولی درست نتیجه
 عکس می‌گیرند. آیا آدم می‌خواهد وضعش خوب شود که با آبرو باشد یا
 می‌خواهد بدبخت و بی‌آبرو باشد؟ پولدار شود و بی‌آبرو؟ یا پولدار شود و
 با آبرو؟ ولی سرانجام چیزی را که می‌خواهد به دست نمی‌آورد. آیا شما
 آدم دروغگوی آبرومند دیده‌اید؟ این خانم با عقل خودش زندگی می‌کند
 و تلاش می‌کند تا فرزندش با رفتن به کلاس زبان و با ظاهر غیراسلامی
 خوشبخت شود، چند حالت دارد: یا فرزندش در کنکور قبول می‌شود و
 یا نمی‌شود و یا این که این دختر بدحجاب با متلک چند جوان سر از جایی
 در می‌آورد که حتی نمی‌تواند دیپلم بگیرد، یا این که به جوان‌ها توجهی
 نمی‌کند و در کنکور قبول می‌شود و مدرکش را می‌گیرد. آیا این دختر
 که دین ندارد و به جهت مدرکش غرور دارد، با شوهرش دعوایش
 نمی‌شود؟ آمارها نشان می‌دهد اکثر طلاق‌ها به جوان‌های تحصیل کرده
 غیرمتدین تعلق دارد. چرا ۷۵٪ از ازدواج‌های اروپاییان و ۹۲٪ از
 ازدواج‌های ژاپن متجدّد به طلاق می‌انجامد؟ چون با عقل خودشان
 زندگی می‌کنند، و دنیا و مدرک برایشان هدف است.

عقل جزیی برای ساختن آجر و سیمان و خانه و مسائل جزیی است،
 عقل جزیی مخصوص کارهای جزیی می‌باشد. عقلی که ابدیت را درست
 بفهمد عقل جزیی نیست، عقل الهی است که ظهورش همان شریعت است.

امروز که روز تولد پیامبر ﷺ است باید به شریعت فکر کرد. در این روز می‌خواهیم ببینیم جای دین در حیات انسان کجاست، چرا و چگونه باید دینداری کرد؟ آن خانم دلسوز فرزندش است، ولی عقلش برای سعادت فرزندش کافی نیست. شیطان سر آدم کلاه می‌گذارد. شیطان می‌گوید: چون قصد تو خوب است، کار تو درست است؛ در صورتی که این طور نیست. اگر طبق شریعت عمل نکنی، حتماً نیم‌عمرت در پریشانی و نیم‌دیگر در پشیمانی می‌رود. چرا نیم عمر یک آدم غیرمتدین در پریشانی می‌باشد؟ چون نمی‌داند راه حق کدام است و روش باطل کدام است. آن خانمی که دختر بدحجاب خود را به آکادمی زبان می‌برد، از این کارش مطمئن است یا مضطرب؟ او اضطراب دارد، چون نمی‌داند کارش حق است یا باطل. شما امشب نماز مغرب و عشاء را با عقل خود خواندید یا با عقل شریعت؟ مسلم چون شریعت گفت: نماز بخوان! خواندید.

عقل شریعت، عقل خداست و طریقه‌ای است معصوم و بی‌خطا. پیامبر معصوم است و معصوم هیچ خطایی نمی‌کند، پس هر چه بگوید حتماً درست است. من و شما هر چه بگوییم معلوم نیست درست باشد یا درست نباشد، همین که به عقل خودتان رفتار کنید حتماً پریشانی دارید، فقط گاهی اوقات نمی‌دانیم که پشیمانیم.

ماهیان ندیده غیر از آب پرس پرسان زهم که آب

گرفتار گذشته، نگران آینده

آری؛ گاهی اوقات نمی‌دانیم که پریشانی‌ها و یا آن‌قدر به پریشانی عادت کرده‌ایم که پریشانی را پریشانی نمی‌دانیم و این یک مصیبت است. شما حتماً دقت کرده‌اید که زندگی بعضی از افراد همین‌طور است که می‌خواهند با پُزدادن، قدرت خود را به نمایش بگذارند. بعضی اوقات می‌گوییم که این فرش را بخریم که مردم نگویند ما بدبختیم، یعنی می‌خواهیم این فرش را توی سر آن فرد بزنیم. گاهی این قدر در زندگیمان گرفتار هم‌دیگر هستیم که مزه ارتباط با خدا را نمی‌چشیم، گاهی می‌گوییم: ای خدا! من آمده‌ام با تو ارتباط برقرار کنم، برای زندگی، به اندازه‌ای حساب باز کرده‌ام که بتوانم با تو ارتباط برقرار کنم و بقیه ابعاد زندگی که می‌خواهد من را از تو غافل کند، نمی‌خواهم. ولی شیطان برعکس، ما را مشغول گذشته و نگران از آینده می‌کند تا حال ارتباط با خدا را از ما بگیرد، مثلاً در نماز مشغول گذشته یا آینده می‌شویم، می‌گوییم چرا این زمین را قبلاً نخریدیم که اکنون گران شده است! یا می‌گوییم: چه زمینی را بخریم که بعداً گران شود؟ و یک دفعه می‌بینیم که حالمان از دست رفت. امروز نگران فرداییم و فردا نگران پس‌فرداییم، پس کی نگران نیستیم؟ گفت:

عمر من شد فدیة فردای من وای از این فردای ناپیدای من
 هین مگو فردا! که فرداها گذشت تا از این هم نگذرد، ایام کشت
 مولوی در این شعر تذکر خوبی می‌دهد، که عمر من فدای فردا شد،
 کدام فردا؟ فردای ناپیدا! چرا؟ چون همواره می‌گوییم: فردا چه کنم، فردا

هم که آمد، باز می‌گوییم: فردا چه کنم و عملاً همواره توجه و نظرم به سوی چیزی است که هرگز به آن نمی‌رسم. می‌گوید: حواست کجاست؟! تمام آن فرdahایی که به دنبالش بودی، گذشت، ولی تو هنوز به دنبال فردایی و همه فرصت‌های عمرت را در توجه به فردا و فردا تمام کردی و از رشد شخصیتی که در قیامت نیاز داشتی محروم گشتی و ایام کشت و به ثمر نشاندن مزرعه عمر به سرآمد و تو هنوز به دنبال فردایی.

چرا نگران فرداییم؟ چون فکر می‌کنیم فردا از آن خودمان است، در حالی که فردا از آن خداست. ما بندگی خدا را می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم که خدایا! تو خودت فردا را درست کن. صاحب و حاکم فردا خداست، همان‌طور که صاحب و حاکم دیروز هم خدا بود. آیا تلاش‌هایی که شما کردید به نتیجه رسید، یا هر چه خدا خواست انجام شد؟ بنده تلاش کردم دانشگاه قبول شوم، بعد هم رشته زمین‌شناسی قبول شدم و امید داشتم که به کمک رشته‌ای که در دانشگاه خوانده‌ام زندگی‌ام را بگذرانم و رزقم را به دست آورم، ولی حالا من از رشته زمین‌شناسی نان نمی‌خورم، بلکه معلم دینی می‌باشم، خدا لطف کرد و به قلبم انداخت که وارد مطالعات مذهبی شدم و اصلاً مسیر زندگی‌ام غیر از آن چیزی شد که خودم برنامه ریخته بودم. چرا؟ چون دنیا دست خداست، خدا خودش می‌گوید: من رزق شما را تأمین می‌کنم. در آیه ۶ سوره هود می‌گوید: «ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» یعنی؛ هیچ جنبنده‌ای روی زمین نیست مگر این که رزقش با خداست. اما قیامتش دست خودش است، بنابراین شما باید قیامت خویش را آباد کنید، ولی می‌بینید که تمام

نگرانی‌هایمان را برای دنیا می‌گذاریم و می‌گوییم: فردا و پس فردا چه کار کنیم؟ مثال دیگری می‌زنم؛ شاید شما در افراد فامیل خود آدم صاف و ساده داشته باشید و آدم زرننگ ولی بدجنس نیز داشته باشید، می‌بینید آن که بدجنس و زرننگ است و می‌خواهد پولدار شود، همیشه درگیر مشکلاتش است، یا چک‌هایش برگشت می‌خورد، یا از ترس این که چک او برگشت نخورد، شب خوابش نمی‌برد، با این که خانه سه طبقه دارد، باز به زمین و زمان ناسزا می‌گوید، یا در عین زرنگی، فقیر و ناراضی است و یا ساختمان سه طبقه دارد و بدنش می‌لرزد، یا ندارد و نگران نداشتنش است. ولی در مورد آن آدم صاف و ساده به‌عنوان مثال اگر تنها دو چرخه‌اش را که از مال دنیا دارد دزد ببرد، این قدر ساده است که می‌ایستد ببیند دو چرخه‌اش را می‌آورند؟ یعنی حتی منتظر است دزد دو چرخه را بیاورد. می‌بینید او با این همه سادگی هیچ وقت هم در کارش نمانده است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌گوید: کلاه سر این افراد ساده می‌رود، ولی رزقشان را کسی نمی‌تواند بدزدد، زندگیشان هم می‌گذرد^۲،

۲- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: امیرالمؤمنین علی علیه السلام زیاد می‌فرمودند: یقین بدانید که هر چه بنده‌ای سخت کوشش کند و چاره‌اندیشی‌های بزرگ و نقشه‌های فراوان به کار برد، خدا چنین قراری نگذاشته که وی از آنچه در «ذکر حکیم» الهی برایش معین شده، پیشی جوید. ای مردم! هرگز کسی را بر اثر هوشی که دارد، پیشیزی افزون ندهند و احدی را به خاطر حماقتش کم ندهند، پس هر کس این را بداند و بدان عمل کند، از همه مردم آسوده‌تر بوده و سود برد، ولی کسی که این را بداند و عمل نکند، گرفتاری و ضرر او بیش از همه مردم است. چه بسا شخصی نعمت فراوان به او داده‌اند، ولی همین احسانی که به او شده، باعث درهم کوبیدن اوست و چه بسا کسانی که در بین مردم فریب خورده‌اند، ولی در عین حال کارشان هم درست شده است.

حال آن مرد زرننگِ بدجنسِ بی‌دین را ببینید، می‌خواهد سر خدا هم کلاه بگذارد، مثل شخصی که می‌خواهد سر دکتر کلاه بگذارد، دکتر می‌پرسد: دلت درد می‌کند. او به دروغ می‌گوید: نه سرم درد می‌کند. و هر چه دکتر می‌پرسد، او هم عکسش را جواب می‌دهد و بعد هم می‌گوید: سر دکتر کلاه گذاشتم و در حقیقت سر خودش کلاه گذاشته است. اساساً این نکته را بدانید که عقل ما اگر با خدا ارتباط نداشته باشد، ضد ما می‌شود و زرنگی‌های خارج از بندگی و دیانت، همه ضد ما خواهد شد.

حیله کرد انسان و حیله‌اش دام بود آنچه جان پنداشت، خون آشام بود در بیست و دشمن اندر خانه بود حیله فرعون از این افسانه بود آری؛ حیله‌اش دام خودش شد و لذا آنچه که فکر می‌کند جان است و حیات‌بخش، خون آشام از کار درمی‌آید. این خانم می‌خواهد خیلی کمک به فرزندش بکند، اما با عقل خودش، ولی نتیجه‌اش چه می‌شود؟ محروم شدن از آنچه می‌خواست به دست بیاورد.

ریشه اضطراب‌ها و ریشه آرامش‌ها

شما یک نمونه از انسان‌های بی‌دین بیاورید که آخر عمرش پشیمان نبوده، و یا یک نمونه انسان متدین واقعی بیاورید که آخر عمرش مضطرب

پس ای مرد کوشا در کوشش خود پرهیزکار باش و از عجله کم کن و از خواب غفلت بیدار شو و در آنچه که از طرف خدا بر پیغمبر نازل شده، فکر کن. (کافی ج ۵ ص ۸۱)
به قول حافظ:

بشنو این نکته که خود را از غم آزاد کنی خون‌خوری گری طلب روزی ننهاده کنی
برای پیگیری موضوع رزق، به مباحث رزق (شرح نامه ۳۱ نهج‌البلاغه) رجوع بفرمایید.

بوده است. می بینید که نمی توانید بیابید. چرا؟ چون انسان متدین بر اساس عصمت زندگی کرده است، شریعت یعنی قوانین بدون نقص - چون از طرف خدا آمده است - شما اگر به قوانین بدون نقص عمل کنید، مضطرب نیستید، چرا که نقصی ندارد که شما را از هدفتان باز کند. خدا گفته است و چون حرف خدا بی نقص است، پس بدون هیچ اضطرابی به آن عمل می کنید.

به مرحوم آیت الله طالقانی «رحمة الله علیه» خبر دادند که قرار است به ایران حمله کنند. ایشان حسابی جا خوردند و آمدند خدمت امام خمینی «رحمة الله علیه» و خبر دادند که: روسیه قرار است از طرف شمال حمله کند و بزرگ کارمل رئیس جمهور افغانستان نیز بناست سر به سر ما بگذارد، و ترکیه نیز آمده و در مرز ایران، سنگر ساخته و ریل های راه آهن ما را خراب کرده و بنا بود از آن جا سر به سر ما بگذارند، و صدام هم مرزهای جنوبی و غربی را ناامن کرده! وقتی این اخبار را به امام دادند، امام «رحمة الله علیه» گفته بودند: به ما چه، هر چه خدا خواست ما تسلیم خدا هستیم؟! خدا گفته بود: ما این کارها را انجام دهیم، ما هم انجام دادیم، بقیه آن به ما چه؟! و این جا بود که آیت الله طالقانی «رحمة الله علیه» ارادتشان به امام «رحمة الله علیه» شدیدتر شد و وقتی به نماز جمعه آمدند، فرمودند: هر وقت اضطراب مرا فرا می گیرد، خدمت این مجسمه توکل و تقوا - یعنی امام «رحمة الله علیه» - می روم و قوت می گیرم.

امام خمینی «رحمة الله علیه» در پیام برائتشان به حجاج فرمودند: در راه این انقلاب نهایتش ما را می کشند. یعنی حالا اگر ما را نکشند، آیا ما نمی میریم؟ الآن شما خوب فکر کنید ببینید شهدا وضعشان بهتر است یا من

و شما؟ ما نمی‌دانیم چه کاری بکنیم و با سختی یک کار را انجام می‌دهیم، شهدا زرنگ بودند، خوب گوی سعادت را بردند و این توفیق بزرگی است که نصیب آن‌ها شد، چرا؟ چون با عقل خدا یعنی شریعت زندگی کردند و نهایت کارشان عالی شد. چرا نیم‌عمر ما در پریشانی می‌باشد و امام «رحمة‌الله‌علیه» این قدر با آرامش جواب مرحوم طالقانی را می‌دهند؟ زیرا که مشی و روش ما مشی و روش خودمان است، چرا مؤمن اصلاً مضطرب نیست؟ زیرا که هر چه خدا گفته، انجام داده است. خدا میرزا رضای کرمانی را رحمت کند. هنگامی که او ناصرالدین‌شاه را به دستور سید جمال‌الدین اسدآبادی کشته بود و لذا او را زندانی کرده بودند، به او گفته بودند: تو حالا این‌جا توی زندان نشسته‌ای و سید جمال‌الدین در اسلامبول به ریش‌های تو می‌خندد. او در جواب گفته بود: اگر سید جمال‌الدین به ریش‌های من بخندد، حتماً ریش‌های من خنده‌دار است!! آن‌ها می‌خواستند میرزا را پریشان کنند، میرزایی که به سید جمال‌الدین اسدآبادی ارادت داشت و می‌دانست او حرف خدا را می‌زند. و لذا در آخر عمر در زندان اصلاً مضطرب نیست.

بعضی‌ها به ما می‌گویند: آقا! طرف انقلاب را گرفتی، آبرویت رفت. می‌گوییم: قربان آن بی‌آبرویی که به جهت دفاع از انقلاب باشد، از همه آبروها، آبرومندتر است. وقتی با دین زندگی کنی، چه بی‌آبرویی می‌تواند باشد؟ دین یعنی صحیح زندگی کردن، دین یعنی حکم خدا از طرف قلب معصوم پیامبر به من و شما رسیدن. چون پیامبر معصوم است حکم خدا را درست می‌گیرد و درست به ما می‌رساند، پس نتیجه می‌گیریم؛ دین یعنی

عصمت. هر جا دیدی مضطرب هستی بدان که دیندارانه عمل نکرده‌ای، یعنی صحیح عمل نکرده‌ای و جا دارد که مضطرب باشی. شما باید تلاش کنید دیندارانه عمل کنید. شفاعت یعنی چه؟ یعنی اگر قصدت عمل به دین بود و تلاش هم نمودی، ولی در جایی لغزشی داشتی، به کمک عشق و محبت به امام معصوم، از لغزش نجات پیدا می‌کنی و دست شما را همان عشق می‌گیرد. شفاعت هم در این دنیا داریم و هم در آن دنیا. شما باید قصدتان این باشد که با محبت و عشق به امام معصوم، خود را با دین تطبیق دهید. هر جا سست شدید، همان توجّه محبت‌آمیز به امام معصوم کمک‌تان می‌کند و نتیجه آن عمل دینی اطمینان‌می‌باشد و آن وقت حس می‌کنید نیم‌آخر عمرتان را پشیمان نیستید، چون هر چه حق بوده است را به کمک امام معصوم که مجسمه صحیح عمل کردن است، عمل کرده‌اید.

شما در این دنیا برای ساختن سنگ و آجر و ساختمان نیامده‌اید، برای گرفتن مدرک و پُزدادن نیامده‌اید، من نمی‌گویم خانه نداشته باشید، خانه داشته باشید اما آن‌طور خانه و مدرک داشته باشید که از خدا و شریعت غافل نشوید. بعضی اوقات برای داشتن چیزی از چیزهای دنیا توی سرمان می‌زنیم، ولی برای بنده خدا بودن تلاشی نمی‌کنیم. داشتی که به قیمت از دست دادن خدا باشد، بد داشتی است. ما در دعاها می‌گوییم: خدایا! هر چه می‌خواهی بگیر، ولی خودت را از ما نگیر. به قول یکی از اساتید می‌فرمودند:

«الهی! همه می‌گویند: بده، من می‌گویم: بگیر!»

چرا؟! چون آدم در داشتن بیشتر سختی می کشد. یادتان نرود من و شما را غافل نکنند و آهسته آهسته به ما تلقین شود که اعتقاد نداشتن به خدا چیز مهمی نیست، ولی دنیا را نداشتن چیز مهمی است که این فکر بسیار خطرناک است.

نقش و تأثیر تلقین

آثار تلقین آن قدر عجیب است که گاهی انسان‌ها غیر واقعی ترین چیزها را به عنوان واقعیت می پذیرند و برعکس، از واقعی ترین چیزها غافل می شوند. می گویند:

بچه های مکتب می خواستند معلمشان را بیمار کنند و به اصطلاح چند نفر از دانش آموزان می خواستند سربه سر ملاً و معلم خود بگذارند. یک روز حدود ده نفر از آن‌ها نقشه ای کشیدند و دیرتر سر کلاس آمدند. ملاً در محل خود نشسته بود، نفر اول وارد شد و سلام کرد و اجازه گرفت که برود بنشیند. ملاً اجازه داد و گفت: برو بنشین. آن شخص یک نگاهی به ملاً کرد و گفت: آقا! چرا رنگتان پریده؟

خیر باشد رنگ تو بر جای نیست این اثر یا از هوا یا از تبی است

ملأ گفت: برو بنشین، من سرحالم

گفت أستا: نیست رنجی مرمر تو برو بنشین، مگو یاوه هلا

دومی که آمد، گفت: آقا! چرا این طور هستید؟ سومی آمد و گفت:

آقا چرا رنگ شما این طوری شده؟ ملاً گفت: فکر نکنم طوری شده

باشد. چهارمی آمد و همان حرف را زد.

همچنین تا وهم او قوت گرفت ماند اندر حال خود، پس درشگفت

ملاً شك کرد و همین‌طور دانش‌آموز بعدی آمد و گفت: استاد بفرمایید بروید خانه‌تان استراحت کنید، شما نمی‌توانید درس بدهید، و بعدی گفت: آقا! چرا این قدر عرق کرده‌اید؟ چرا رنگتان پریده است؟ بگذارید زیر بغلتان را بگیرم، شما خود به تنهایی با این حال نمی‌توانید راه بروید... و بالأخره ملاً واقعاً باور کرد که بیمار است.

گشت استاد سخت‌سست از وهم و بیم بر جهید و می‌کشانید او گلیم بعضی از روزها وقتی از خواب بلند می‌شویم حالت دل‌گرفتگی خاصی داریم، حال اگر کسی بتواند این موضوع را به صورت واقعی در ذهن ما جای دهد که هنوز خسته‌اید و لازم است کمی دیگر بخوابید، ترجیح می‌دهیم کمی دیگر بخوابیم. بچه‌ها با تلقین ملاً را بیمار کردند و ملاً قبل از این که بیندیشد و متوجه بشود حالتش معمولی است و قضیه بیماری او نقشه بچه‌ها است، احساس می‌کرد بند از بدنش می‌گسلد و عرق می‌کند. گاهی ممکن است من و شما هم به وسیله تصورات و توهمات، خودمان را بیمار احساس کنیم و واقعاً بیمار می‌شویم. در این جاست که نقل می‌کنند: خود بیماری آدم را نمی‌کشد، بلکه فکر این که بیمار هستم آدم را می‌کشد!! حال بشنوید از ملاً که مریض شد، استخوان‌هایش درد گرفت، مغزش می‌سوزد و عرق می‌کند.

جامه خواب افکنند و اُستا افتاد آه‌آه و ناله از وی می‌بازد رختخواب ملاً را پهن کردند و او هم همین‌طور احساس درد می‌کرد و ناله سر داده بود. بچه‌ها هم منتظر چنین موقعیتی بودند که از دست درس و استاد راحت شوند، در کوچه‌ها پراکنده و مشغول بازی شدند. وقتی مادر بچه‌ها متوجه می‌شوند که ملاً مریض شده است و پس از

چند روز به راز مریض شدن ملاً - و به اصطلاح؛ کلاهی را که بچه‌ها سر ملاً گذاشته‌اند - آگاه شدند؛ سراغ ملاً آمدند و جریان را بازگو کردند. ملاً گفت: نه؛ بچه‌ها دروغ نمی‌گویند. مادران گفتند: سر شما کلاه گذاشته‌اند، ملاً گفت: نه؛ به وضوح مشخص است که من مریضم، چون مشغول درس و بحث بودم از این بیماری که در درون من بود غافل بودم.

من بُدم غافل به شغلِ قال و قیل بود در باطن چنین رنجی ثقیل
 من و شما هم از ملاً بالاتر نیستیم، به این طرف و آن طرف می‌رویم با
 آدم‌های معمولی می‌نشینیم، می‌گویند: مواظب باش بدبخت نشوی! فقط
 پول!! مقام!!! و همین‌طور این چیزها را برای ما مهم می‌کنند. ما هم مثل ملاً
 بیمار شده‌ایم، پذیرفته‌ایم خوشبختی ما به پول و مقام است. بیدار شوید و
 خود را از این تلقینات نجات دهید! خداوند فرمود: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
 أَتَقِيكُمْ»؛ یعنی ارزش شما در نزد خدا به تقوای شماست و نه به این
 حرف‌های وهمی که مردم می‌گویند. متأسفانه وقتی دانش‌آموزی وارد
 خانه می‌شود، مادرش در ابتدا می‌پرسد: چه نمره‌ای آورده‌ای؟ نمی‌گوید:
 آیا نماز خوانده‌ای؟ وقتی مادر هر روز به فرزند محصلش می‌گوید: چه
 نمره‌ای آورده‌ای؟ مواظب باش بدبخت نشوی! بیچاره نشوی! بچه کم کم
 باور می‌کند که خدا و دین مشکل حل‌کن نیست، نمره مشکل‌گشا است.
 بعضی از مواقع برنامه‌هایی در رابطه با این که دنیا را اصل کنند می‌گذارند
 که خیلی خطرناک می‌باشد و خداوند جوانان ما را نجات دهد از دست
 افرادی که دائماً ارزش‌های مادی و دنیایی را به رخ جوانان می‌کشند. این
 نمره بیست، بیست آوردن، چیست که مردم را تحریک می‌کنند؟! خداوند

فرمود: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ»؛ می گوید: هر کس تقوا پیشه کند موفق تر است، باتقوا باش، نمره بیست هم بیاور. خود من به بچه هایم می گویم نمره بیست می خواهید بیاورید، می خواهید بیاورید، اگر درس نخواندید ممکن است به مشکل بيفتید آن هم از نظر دنیایی، ولی اگر آدم بدی شدید من دوستان ندارم، ولی اگر درس نخواندید ممکن است زندگی دنیایی تان سخت بگذرد، ولی اگر مؤمن نشوید زندگی آخرتی تان که ابدیت شما را تشکیل می دهد به سختی می افتد.

اگر من و شما دائم به فرزندانمان بگوییم: بیست بیاور تا زندگی و رزق به دست آوری- در صورتی که رزق؛ به عهده خداست- عملاً او را از هیچ چیز ترسانده ایم، چرا که خداوند فرمود: «مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»؛ هر جنبه ای که در زمین می باشد، رزقش با خداست. حالا ما و شما با این ترساندن کودکانمان از رزق چه چیزی را رها کرده ایم؟ سخن خدا را! شریعت به شما می گوید: بندگی را بپذیرید، اگر خوب بندگی کردید، رزقتان به خوبی از طرف خدا تأمین می باشد. اگر فلان بقال برای رضای خدا بقالی کند، هم رزقش می رسد و هم دینش حفظ می شود، ولی اگر برای شکمش بقالی کند، نه رزقش مرتب است و نه دین او، چون با بی دینی رزقش را هم مختل می کند. آیا مدت بعد از دوران جنگ هشت ساله که حرص دنیا ما را گرفت، راحت تر زندگی می کنیم یا در آن دوران معنوی جنگ هشت ساله؟ خودتان قبول دارید که در آن دوران راحت تر زندگی می کردیم. پس این قاعده را نباید فراموش کرد که هر چه

از شریعت بیشتر فاصله بگیریم، نیم‌زند گیمان در پریشانی و نیم‌دیگر در پشیمانی خواهد بود.

هدف گمشده

خداوند ما را برای این خلق کرده که با آماده کردن خود در این دنیا، به ابدیت بپیوندیم و در آن عالم زندگی حقیقی خود را ادامه دهیم، ولی از بس در دنیا فرو رفته‌ایم، یادمان می‌رود که کار و هدفمان چیست. یعنی اصلاً فراموش کرده‌ایم برای چه هدفی در این دنیا آمده‌ایم. می‌گویند: دو نفر به طرف ایستگاه قطار رفتند، وقتی به ایستگاه رسیدند، فهمیدند قطار نیم‌ساعت پیش حرکت کرده است، برای قطار بعدی که نیم‌ساعت دیگر می‌آمد بلیط تهیه کردند و تصمیم گرفتند در این فاصله در کافه کنار ایستگاه مشغول استراحت شوند، آن‌ها با هم گرم صحبت شدند، وقتی سراغ قطار رفتند، متوجه شدند که قطارشان نیم‌ساعت پیش رفته است، مجدداً برای نیم‌ساعت دیگر بلیط گرفتند و باز در کافه مشغول صحبت شدند و وقتی به خود آمدند که قطار ۱۰ دقیقه پیش از این که سر ایستگاه بیایند، حرکت کرده است. گفتند: حالا چه کار کنیم؟ تصمیم گرفتند برای ۵۰ دقیقه دیگر که قطار می‌آید بلیط دیگری تهیه کنند. در این فاصله دوباره به مکان قبلی رفتند و این بار مواظب بودند قطار رد نشود. یک دفعه به خود آمدند و دیدند قطار در حال عبور است، یک نفر از آن‌ها به سرعت دوید و دست خود را به قطار گرفت و سوار شد و رفت، و نفر دیگر ساک و چمدان به دست وسط ایستگاه ایستاده و همین‌طور می‌خندد.

وقتی از علت خنده‌اش پرسیدند، جواب داد: آن شخص که سوار شد و رفت، آمده بود مرا بدرقه کند و من مسافر بودم، حالا او رفته و من این جا هستم!!

ای انسان‌ها! شما آمده‌اید در این دنیا که بندگی کنید و بروید، ولی شما همه چیز را گرفته و بندگی را رها کرده‌اید. ما گاهی فراموش می‌کنیم برای چه به این دنیا آمده‌ایم. پروردگار می‌گوید: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ شما را در این دنیا آورده‌ام تا بنده باشید و هر کاری که ضد بندگی است، ضد شماست. هر جا می‌رویم در فکر دنیا می‌آقا، مرغ گران شده است!! وقتی هدف زندگی را فراموش کردیم، کم خوردن برایمان می‌شود: ضرر، و گرسنگی می‌شود: بلا؛ برعکس پیامبران که گرسنگی را نعمت می‌شناختند - خدایا! گرسنگی‌هایی که به پیامبرت عطا کردی را به ما هم عطا بفرما تا زلال شویم - یکی از عرفا می‌گوید: تو لیاقت گرسنگی نداری، خداوند گرسنگی را به حیب خودش پیامبر ﷺ داد^۳، آیا خداوند پیامبرش را دوست نمی‌داشت که این همه سختی به او داد؟ ما به‌طور کامل فایده دنیا را فراموش کرده‌ایم. برادر عزیز! ما هم آمده‌ایم در این دنیا که مانند انبیاء برویم، حالا ما ایستاده‌ایم و آن‌ها رفتند. آمده‌ایم تا در این دنیا بندگی کنیم، نمی‌گوییم: اجناس گران نشده است، می‌گوییم: مرتب نگویید اجناس گران شده است و اصل مسئله به دنیا آمدنتان فراموشتان شود.

۳ - برای توجه به برکات گرسنگی به کتاب «روزه دریچه‌ای به علم معنا» رجوع بفرمایید.

آثار انتقام خدا

آیا شما فکر می‌کنید خداوند شمشیر انتقامش را بر ملت‌تی که اسراف می‌کند نمی‌کشد؟ آیا فکر می‌کنید با این روند مصرف، آینده خوبی در انتظار ملت است؟ آب را اسراف می‌کنیم؟ گوشت را اسراف می‌کنیم و... چه چیزی را اسراف نمی‌کنیم؟ آیا شما امت آن پیامبری نیستید که بالای منبر پیراهنش را تکان می‌داد تا بخشکد؟! چرا که پیامبر ﷺ پیراهن دیگری نداشت، ولی آیا ما پیراهنمان وقتی پاره و مندرس شود عوض می‌کنیم؟ یا این که مقلد آمریکاییم و آمریکا گفته است بدون آن که پاره شود و به صرف این که چند بار پوشیده‌ایم باید عوض کنیم؟! ما خانه‌هایمان را چون نمی‌توانیم در آن زندگی کنیم تغییر دهیم و عوض می‌کنیم؟ یا این که چون مُدلش عوض شده است، عوض می‌کنیم؟ مگر متوجه نیستیم که می‌فرمایند: «وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ»؛^۴ این آیه به ما چه می‌خواهد بگوید؟ همان خدایی که «ذُو انْتِقَامٍ» است، «ارْحَمُ الرَّاحِمِينَ» نیز می‌باشد، یعنی کسی که به بندگی خدا تن ندهد و به دین خدا پشت‌پا زند، خداوند از او انتقام می‌کشد.

شما تا دشمنان را نشناسید، دوستان را هم نمی‌شناسید. تا کفر را نشناسید، ایمان را نمی‌شناسید. شما اگر می‌خواهید ثمره ایمان را بچشید و ارزش نبوت را بیابید، باید آفات کفر کافران را در زندگی‌شان ببینید. یک‌روز آرام نمی‌باشند. به‌عنوان مثال؛ اگر شما به روانکاوی مردم اروپا

۴ - سوره آل عمران، آیه ۴.

پردازید، درمی یابید که روانکاوی اروپایی یعنی اضطراب!! «اریک فروم» روانشناس معروف می گوید: ۸۵٪ از بیماری های مردم آمریکا بیماری روانی است، البته آمار چندسال قبل این است - وای به آمار جدید- وضع دنیا خیلی بد است. مردم چوب بی دینی شان را می خورند. چرا ما این قدر بی دینی می کنیم. ملت ما دارای شریعت والایی است، اما بدان عمل نمی کند و ارزش آن را نمی شناسد.

بالاترین ارزش و مهمترین شخص

شخصی نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد و عرض نمود: یابن رسول الله! نافله های زیادی از من ترک شده است، ولی به تمام واجبات کاملاً عمل کرده ام. امام فرمودند: نافله هایت را قضا کن! آن شخص گفت: یابن رسول الله! این قدر زیاد است که حساب آن در دستم نیست. امام فرمودند: تخمین بزن و قضا کن! یعنی امام زمان شما می گوید: آدم ها نه تنها باید واجباتشان را انجام دهند، بلکه باید با انجام نافله ها داغ بندگی را بر خود بزنند. گاهی اوقات نمازمان را بسیار سریع می خوانیم، در حالی که هیچ کاری نداریم و پس از آن به کناری می نشینیم. این به جهت آن است که مقصد بودنمان در این دنیا را گم کرده ایم و چیزهایی که مقصد اصلی ما نیست برای ما مهم شده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بَقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أُمِّ عَلَى يُسْرٍ»^۵؛ یعنی برترین مردم

آن کسی است که عاشق عبادت است و آن را در بغل می‌گیرد و با تمام قلب آن را دوست دارد و با بدن خود همراه آن است و خود را برای عبادت از بقیه کارها فارغ می‌کند، چنین کسی اصلاً نگران نیست که امروزش به سختی بگذرد یا به آسانی. ملاحظه می‌کنید که در نظام ارزشی که رسول خدا ﷺ برای بشریت آورده‌اند، بالاترین ارزش و مهمترین فرد آن کسی است که به عبادت خدا عشق بورزد و محور زندگی خود را جهت عبادات خدا تعیین کند، ولی ممکن است جامعه با ارزش‌گذاری‌های من‌درآوری چیزهایی را برای ما ارزش کند که هرگز در نهایت زندگی به کار ما نیاید و ما را در تنهایی طاقت‌فرسایی رها کند.

اگر دین را حقیقتاً انتخاب کنیم و به آن علاقمند شویم و خوب به آن عمل کنیم، اصلاً نوع انتخاب و ارزش‌گذاری‌هایمان در زندگی عوض می‌شود. اگر خواهرم به خانه جدید رفت، برای او هدیه‌ای می‌برم که به ابعاد روحانی او کمک کرده باشم! شیطان حاضر است هر کاری را به غیر از بندگی خدا برای شما زیبا جلوه دهد و شما را به انجام آن دعوت کند. آن‌ها که در روز جمعه به نماز جمعه نرفتند، چه کار مهمتری انجام دادند؟ هیچ‌هیچ. چقدر شیطان تلاش کرد به شما وانمود کند چه کارهایی را انجام بده و به نماز جمعه نرو. مثلاً به یک عده‌ای گفت: مسیر دور است، در صورتی که اگر بگویند: یک باغ گیلاس در فاصله بسیار دورتر از مکان نماز جمعه وجود دارد و می‌خواهیم برویم یک شکم گیلاس بخوریم، حتی اگر ده برابر راه فعلی باشد، می‌رویم. آقایان! قصه چیز دیگری است. قصه این است که شیطان نمی‌گذارد ما توفیق دینداری

داشته باشیم، باید با این بی‌توفیقی مبارزه کنیم و هیچ‌راهی هم جز این نداریم که بدانیم در راه دینداری مبارزه با نفس و شیطان نیاز است. اگر می‌خواهید از اضطرابی که این جهان را فراگرفته آزاد شوید باید دینداری کنید. مراحل دینداری عبارت است از: اول خدا را یافتن و خدا را شناختن، و بعد عشق به خدا، نه عشق به چیز دیگر.

اول قدم آن است که او را یابی دوم قدم آن است که با او باشی
 نه این که فقط خدا را قبول داشته باشید، بلکه این دل را به خدا دهید و تا آخر با او باشید، این کار برای جان انسان‌ها آسان است، ولی همت می‌خواهد. گفت:

گر تو خواهی خُری و آزادگی بندگی کن، بندگی کن، بندگی
 از بس دل به خدا دادن آسان است باورمان نمی‌آید و آن‌قدر خیر و برکت دارد که فکر نمی‌کنیم در عمل دینی این همه برکت و رحمت هست. ما در روایات داریم اگر در نماز جماعتی که تعداد آن‌ها بیش از ۱۰ نفر بود شرکت نمودید ملائکه هم نمی‌توانند ثواب آن را حساب کنند. ملائکه مجردند و بی‌نهایت، در اختیار آن‌هاست، ولی با این همه نمی‌توانند ثواب آن را حساب کنند، آیا متوجه می‌شوید چقدر ثواب دارد با این که کار سختی نیست. بگذارید پرده که عقب رفت آن وقت می‌فهمیم چه خبر است. خداوند باید توفیق نماز جماعت را به ما بدهد، شما باید مشکلاتان را با دین حل کنید، اما نه دین نیم‌بند، دین جلدی و دینداری جانانه. جلدی باید دینداری کرد تا پریشانی‌ها تمام شود و نتیجه بگیریم که شریعت چه نعمت بزرگی است. بندگی کنید، یعنی این که قبله جانتان خدا باشد نه

فرزند و نه همسر و خانه و پول. گاهی اوقات حرف‌های بچه‌گانه‌ای به گوش می‌رسد، مثل این که: ما دنیا را برای فرزندانمان می‌خواهیم. پس بفرمایید شما خدای فرزندانتان هستید و شما هستید که سرنوشت فرزندانتان را تعیین می‌کنید! به من بگویید: کدام یک از شما هستید که پدرتان توانست مشکلات اصلی شما را حل کند؟ زندگی ما و فرزندانمان و نوه‌هایمان دست خداست، هرگز نباید این‌ها جای عشق به خدا را بگیرد، شریعت راه عشق به خدا است، این دین نعمت خداست، چیز کوچکی نیست. این نعمتی است برای نجات شما. حال خود شریعت گفته است: عشق به شریعت یعنی عشق به پیغمبر و اهل بیت او، و در قرآن داریم: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ یعنی ای پیامبر! به مردم مؤمن بگو من از اجر رسالتم چیزی نمی‌خواهم مگر این که به نزدیکان من مودت و دوستی کنید،^۶ و این دوستی قسمتی از شریعت است، شریعت تحفه خداست. بعد از عشق به شریعت باید همه دین را قبول کرد. به گفته حضرت رضا علیه السلام تا تمام زندگی شما دینی نشود، مزه دینداری را نمی‌چشید. چه ضروری دارد شما نافله‌هایتان را بخوانید، نماز جماعت بروید، غیبت نکنید و تفقه در دین و دین‌فهمی کنید، به سوی روحانیتی که دین را می‌فهمد و می‌خواهند بفهماند بروید. خود دین به ما گفته بعد از ائمه به راویان حدیث مراجعه کنید. چقدر آمریکا تلاش کرد روحانیت را از ما بگیرد، پس معلوم می‌شود در بین روحانیت خبری است که آمریکا از آن فرهنگ و محتوایی که روحانیت حامل آن هستند، نگران است.

۶- برای پیگیری این بحث، به سلسله بحث «حبّ اهل‌البیت» رجوع بفرمایید.

اگر با دیگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی
 اگر فرهنگ موجود روحانیت چیز مهمی نیست، پس چرا دشمنان ملت
 تلاش می کنند جوانان ما از روحانیت فاصله بگیرند؟ مسلّم بدانید نظر به
 روحانیت، نظر به شریعت است. ما در روایات داریم که امام حسین علیه السلام
 می فرمایند: «مَجَارِي الْأُمُور بِيَدِ الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءُ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ»
 یعنی؛ بعد از امام معصوم باید مجاری امور به دست علماء الهی باشد که
 حلال و حرام شریعت را می شناسد، پس ولایت فقیه ادامه شریعت است و
 حضور شریعت در زندگی یعنی عمل به دستوراتی که پریشانی و پشیمانی
 نمی آورد.

ابتدا و انتهای شریعت

اگر از من پرسند: شریعت از کجا شروع می شود؟ می گویم: از خدا
 شروع می شود و تا ولایت فقیه ادامه پیدا می کند، حاکم اسلامی مظهر
 شریعت است. آیا می شود دینداری کرد و نسبت به ولیّ مسلمین ارادت
 نداشت؟ ما نباید ولایت فقیه را به صورت سیاسی صرف در محافل بحث
 کنیم و از ابعاد روحانی و معنوی آن صرف نظر کنیم. ابوسفیان با دین به
 صورت سیاسی صرف برخورد کرد. او گفت: محمّد از طرف بنی هاشم
 دین آورد، تا با بنی امیه مقابله کند، اصلاً نمی فهمید وحی و شریعت یعنی
 چه. این نوع نگاه سیاسی به دین، دینداری نیست، دین یک حقیقت است
 از عالم غیب، باید با آن عشق جانانه ورزید و روح را به آن آشنا کرد و
 ولایت فقیه هم یک مسئله شرعی است، نه یک مسئله سیاسی، آری دین ما

عین سیاست است، نه این که کمی دینی برخورد کنیم و کمی سیاسی برخورد کنیم، بلکه یعنی در یک دینداری کامل، سیاست هم نهفته است. این اعتقاد قرآنی است که بگویی: «مرگ بر آمریکا!»؛ یعنی «مرگ بر آمریکا» جزء دین ماست. امروز روز تولد پیامبر خدا ﷺ است، مکتب پیامبر ﷺ با وجود اهل بیت ﷺ ادامه دارد. فرهنگ اهل بیت ادامه نبوت است. علمای دین ادامه شریعت هستند. ولایت فقیه ادامه نبوت است، اگر شما با ولایت فقیه نتوانید مسائل فکری تان را حل کنید، هنوز عشق به شریعت در قلب شما به طور همه جانبه وجود ندارد و مزه دینداری را نخواهد چشید و مسلم نیم عمرتان در پریشانی رود و نیم دیگر در پشیمانی؛ چراکه غیر از ولایت فقیه، یعنی پذیرش ولایت کفر. نمونه‌ای برای شما عرض می‌کنم؛ آیا شما دقت کرده‌اید کسانی که مسئله ولایت فقیه برایشان حل نشده است، روح عبودیتشان ضعیف است و یا عبودیتشان همه جانبه نیست؟! یعنی بدون توجه به ولایت فقیه دینداری شما ضعیف می‌شود.

شریعت، یک تحفه الهی است، اگر شما بخواهید در این دنیا و بعد از پیری پریشانی و پشیمانی نداشته باشید، باید به شریعت که عبارت است از نبوت و امامت و فقاهاست دل ببندید، باید به اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ رجوع کنید تا حیات زمینی هماهنگ نظام هستی و بر مبنای فطرت انسانی تحقق یابد و نهایت زندگی و انتخاب‌های ما در زندگی بر ضد ما نباشد و بر ما نشورد. إن شاء الله در بحث «فلسفه تقلید» این بحث را کامل خواهیم کرد.

«والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته»